گفت‌وگوی احمد غلامی با آرمان نهچیری به مناسبت انتشار کتاب «راوی خشمگین آرزوهای خرده‌بورژوازی»

ترور؛ انحراف تاریخ

عکس: حامد قضوی

محمد مسعود، صاحب امتیاز هفته‌نامه «مرد امروز»، یکی از چهره‌های شاخص تاریخ معاصر ایران است. مردی که دوستان و دشمنان فراوانی داشت. اگر دشمنان مسعود، در نتیجه عملکرد او در روزنامه‌نگاری پدید آمدند، دوستانش هم از همین جنس بودند که به ملاحظاتی او را نزدیک خود نگه می‌داشتند. محمد مسعود، مصداق درست این تعبیر برای آنان بود که دشمنانت را مانند دوست نزدیک خودت نگه دار. مسعود هم جنس این‌گونه دوستی‌ها را می‌شناخت و به آن عادت داشت و با استفاده از این روابط دربی کسب منفعت و درآمد بود. یادداشت‌ها و قلم تند و تیز مسعود که با جاشنی الفاظ رکیک همراه بود، هر چهره پردقدری را به احتیاط وامی‌داشت؛ چراکه مسعود از انتهاءترین نیز ابایی نداشت. این شیوه نوشتن در زمانه‌ای که مردم نفرت عمیقی از چهره‌های سیاسی داشتند، خوشایند مردمی بود که در ظلمات سیاست به سر می‌بردند. محمد مسعود برای آنان روزنامه‌نگار شجاعی بود که می‌تواند جلوی قوام‌السلطنه‌ها و مسعودی‌ها بایستد و حق خود را به هر ترتیبی بگیرد. بی‌دلیل نبود که همه آنان رؤیای مسعودشدن را در سر می‌پروراندند. همان داستان مریدی و مرادی. همین مریدی و مرادی موجب می‌شد آنان شخصیت مذبذب و متلون مسعود در یادداشت‌هایش را نبینند که به آنی و برای کسب منفعتی تغییر موضع می‌داد. شاید هم می‌دیدند و می‌فهمیدند و باور داشتند درزمانه‌ای متلون، راهی جز این وجود ندارد. مسعود در عمر سی‌وشش ساله خود به اندازه نیم‌قرن در تلاطمات سیاسی مشارکت داشت. در برخی از این مواجهات سربلند و در بسیاری سرافکنده بود؛ اما زندگی مسعود را مرگش دگرگون ساخت. خسرو روزبه، افسر حزب توده و همدستانش، با ترور او تاریخ را به انحراف کشاندند. ترور محمد مسعود در زمانه بسا رضاشاه که همه علیه شکل‌گیری مجدد دیکتاتوری برخاسته بودند، اشتباهی استراتژیک و غیرانسانی بود. این ترور، از مسعود چهره‌ای دیگر ساخت؛ روزنامه‌نگاری آزادی‌خواه و قهرمانی بی‌بدیل. کتاب «راوی خشمگین آرزوهای خرده‌بورژوازی» نوشته آرمان نهچیری، تلاشی برای آشکارگی چهره این روزنامه‌نگار از میان روزنامه‌ها، اسناد و مدارک آن دوران و مهم‌تر از آن از میان نوشته‌های خود مسعود است. نوشته‌های متضاد و متناقض از یکدیگر با تغییر مواضع حیرت‌انگیز. آرمان نهچیری، درصدد است چهره اسطوره‌ای مسعود را که بعد از ترور او ساخته و پرداخته شده است، نقد و واکاوی کند تا به چهره واقعی مسعود در زمینه تاریخی زیسته‌اش دست یابد. به مناسبت انتشار کتاب «راوی خشمگین آرزوهای خرده‌بورژوازی» (زندگی و اندیشه محمد مسعود) در انتشارات آگاه، با نهچیری به گفت‌وگو نشسته‌ایم که می‌خوانید.

◆ چه انگیزه‌ای شما را به نوشتن کتاب «راوی خشمگین آرزوهای خرده‌بورژوازی» و واکاوی زندگی و اندیشه محمد مسعود کشاند؟ به بیان دیگر، چرا محمد مسعود را «معاصر» می‌دانید؟

نخست اجازه دهید درباره سوءبرداشت‌ها یا بدفهمی‌هایی که احتمالاً ممکن است از مفهوم «خرده‌بورژوازی» به اذهان راه یابد، توضیح کوتاهی بدهم. من در مقاله‌ای که در حدود هفت ماه پیش برای فصل‌نامه «فرهنگ‌مان» نوشتم و قرار است در شماره آتی آن منتشر شود، اشاره کرده‌ام که می‌دانم درباره تعریف، ماهیت، کارکرد سیاسی و حتی نام طبقه متوسط، اختلاف‌نظرها و بحث‌وجدل‌های فراوانی وجود داشته و دارد. با وجود این، وقتی که از طبقه متوسط صحبت می‌کنم، منظورم همان تصور ذهنی عام و ملموسی است که تقریباً همه ما از طبقه گسترده و متشکل از قشرهای کوناگون داریم که خود را از لحاظ آمیزه‌ای از میزان درآمد، نوع اشتغال، منزلت اجتماعی، سبک زندگی و برخی علایق فرهنگی، نه در شمار فرادستان می‌پندارند و نه از زمره فرودستان. «خرده‌بورژوازی»، به معنایی که من در کتاب به کار برده‌ام، بخشی از این طبقه است؛ از متشکل‌ترین و گوناگون‌ترین قشرهای این طبقه که به منفعت شخصی نمی‌اندیشد و تا حدی قادر است از قشرهای کوناگون که بر سر کشیدند، حتی وا آینده در نوسان هستند، ادعای انقلابی‌گری دارند اما به وقت عمل پس می‌کشند و از انقلاب می‌هراسند. در چهچ‌گیری‌های سیاسی ناآستوار و متزلزل هستند. از سرمایه‌داری دلخور و در عین حال از سرمایه‌دار تنفر دارند. با به عبارت دیگر لبه تیز انتقادشان معطوف به سرمایه‌دار است نه ساختار سرمایه‌داری. شاید می‌گنم که استفاده از تعریف لنین، به هیچ وجه به معنی پذیرش آموزه‌های لنینیسم به شکل عمد و زیاده از لزوم، نیست. در این تعریف استفاده کردم چون شباهت‌هایی که لنین برشمرده کاملاً و بعضاً به نعل با ویژگی‌های زندگی و عملکرد سیاسی مسعود و پیوراتش انطباق دارد. به عبارت دیگر، مسعود صورت نوعی خرده‌بورژوا به تعریف لنینی آن است. این را هم نشیوه و بگذرم که بسیاری به اشتباه که اکنون در جوّ جامعه‌شناسی درباره نقش مهم و اثرگذار یقه‌سفیدها و کارمندان اداری و مدیران در صنعت و فرهنگ و بخش‌های خدماتی و دارای مطرح است، در زمان لنین چه اینه مارکس، خیلی متشکل‌تر نیستند و لاجرم آنها را از انحلال آمیزه‌ای از میزان درآمد، نوع اشتغال، منزلت اجتماعی، سبک زندگی و برخی علایق فرهنگی، نه در شمار فرادستان می‌پندارند و نه از زمره فرودستان. «خرده‌بورژوازی»، به معنایی که من در کتاب به کار برده‌ام، بخشی از این طبقه است؛ از متشکل‌ترین قشرهای این طبقه که به منفعت شخصی نمی‌اندیشد و تا حدی قادر است از قشرهای کوناگون که بر سر کشیدند، حتی وا آینده در نوسان هستند، ادعای انقلابی‌گری دارند اما به وقت عمل پس می‌کشند و از انقلاب می‌هراسند. در چهچ‌گیری‌های سیاسی ناآستوار و متزلزل هستند. از سرمایه‌داری دلخور و در عین حال از سرمایه‌دار تنفر دارند. با به عبارت دیگر لبه تیز انتقادشان معطوف به سرمایه‌دار است نه ساختار سرمایه‌داری. شاید می‌گنم که استفاده از تعریف لنین، به هیچ وجه به معنی پذیرش آموزه‌های لنینیسم به شکل عمد و زیاده از لزوم، نیست. در این تعریف استفاده کردم چون شباهت‌هایی که لنین برشمرده کاملاً و بعضاً به نعل با ویژگی‌های زندگی و عملکرد سیاسی مسعود و پیوراتش انطباق دارد. به عبارت دیگر، مسعود صورت نوعی خرده‌بورژوا به تعریف لنینی آن است. این را هم نشیوه و بگذرم که اکنون در جوّ جامعه‌شناسی درباره نقش مهم و اثرگذار یقه‌سفیدها و کارمندان اداری و مدیران در صنعت و فرهنگ و بخش‌های خدماتی و دارای مطرح است، در زمان لنین چه اینه مارکس، خیلی متشکل‌تر نیستند و لاجرم آنها را از انحلال آمیزه‌ای از میزان درآمد، نوع اشتغال، منزلت اجتماعی، سبک زندگی و برخی علایق فرهنگی، نه در شمار فرادستان می‌پندارند و نه از زمره فرودستان. این تعریف استفاده کردم چون شباهت‌هایی که لنین برشمرده کاملاً و بعضاً به نعل با ویژگی‌های زندگی و عملکرد سیاسی مسعود و پیوراتش انطباق دارد. به عبارت دیگر، مسعود صورت نوعی خرده‌بورژوا به تعریف لنینی آن است. این را هم نشیوه و بگذرم که اکنون در جوّ جامعه‌شناسی درباره نقش مهم و اثرگذار یقه‌سفیدها و کارمندان اداری و مدیران در صنعت و فرهنگ و بخش‌های خدماتی و دارای مطرح است، در زمان لنین چه اینه مارکس، خیلی متشکل‌تر نیستند و لاجرم آنها را از انحلال آمیزه‌ای از میزان درآمد، نوع اشتغال، منزلت اجتماعی، سبک زندگی و برخی علایق فرهنگی، نه در شمار فرادستان می‌پندارند و نه از زمره فرودستان. «خرده‌بورژوازی»، به معنایی که من در کتاب به کار برده‌ام، بخشی از این طبقه است؛ از متشکل‌ترین قشرهای این طبقه که به منفعت شخصی نمی‌اندیشد و تا حدی قادر است از قشرهای کوناگون که بر سر کشیدند، حتی وا آینده در نوسان هستند، ادعای انقلابی‌گری دارند اما به وقت عمل پس می‌کشند و از انقلاب می‌هراسند. در چهچ‌گیری‌های سیاسی ناآستوار و متزلزل هستند. از سرمایه‌داری دلخور و در عین حال از سرمایه‌دار تنفر دارند. با به عبارت دیگر لبه تیز انتقادشان معطوف به سرمایه‌دار است نه ساختار سرمایه‌داری. شاید می‌گنم که استفاده از تعریف لنین، به هیچ وجه به معنی پذیرش آموزه‌های لنینیسم به شکل عمد و زیاده از لزوم، نیست. در